

# در زندان قوام السلطنه

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

شهریور ۲۰ کشورما بوسیله متفقین اشغال شده بود سفارتخانه های خارجی در امور داخلی مادت اندازی میکردند و با حزب دست چپی تند رو علناً و آشکارا همراهی مینمودند دولت ها تحت فشار بودند دستجات و عناصر ناراضی مشکلات زیاد ایجاد میکردند هر کس برای خود طالب قدرت بود ، روزنامه های خلق الساعه برای دولت ها اسباب زحمت بودند .

هر ناراضی و عقب مانده علم طغیان برافراشته بود، وحشت و هراس در مردم وطن پرست و مآل اندیش حکمفرما بود . مجلس هم از یکطرف برای دولت ایجاد درد سر و مزاحمت میکرد و اشکال تراشیهای گوناگون مینمود .

هروزی که برای حفظ حقوق دولت و ملت پا فشاری و مقاومت میکرد موردنازنا واقع میشد و از جراید خود روبه باد دشنام و ناسزا گرفته میشد.

روز ۱۷ آذر ۱۳۲۱ در شهر تهران بلوا شد مخالفین قوام السلطنه نخست وزیر وقت به مجلس هجوم آوردند و خیابانها را شلوغ کردند مردم منازعه‌ها را چپاول نمودند در خانه‌ها و دکاکین را اوباش میشکستند محصلین اغوا شده راه بهارستان را پیش گرفتند و هنگامه پیا شد و چهره انقلاب و وطنیان نمایان گشت.

قوام السلطنه همانند همه مردان و سیاستمداران بزرگ مخالف زیاد داشت هر کسی برای کسب و جاهت با آن مرحوم از درغناد درمیآمد.

دولت برای حفظ امنیت و ایجاد آرامش از قوای نظامی کمک خواست سربازان و پادگان تهران برای ایجاد امنیت و نظم و جلوگیری از اغتشاش به خونریزی اقدام کردند تا آنکه در خیابانها برای اقتاد جلو مجلس تیر اندازی شد و چند نفر هم از پای در آمدند.

وضع نان در شهر سخت بود و علت عمده این اغتشاش هم کمیابی و بدی وضع نان بود نان سیاه مخلوط بمواد خارجی بصورت جیره بندی تسلیم مردم میشد متفقین آذوقه‌ها را برای مصارف سربازان خود خریده بودند و گندم نایاب بود و تقریباً قحطی پیش آمده بود.

در آن زمان من رئیس بازرسی اداره ساختمان راه آهن بودم و روزهای سه شنبه یعنی همان روز واقعه که سه شنبه ۱۷ آذر بود در وزارت راه با مرحوم عبدالحسین طریقتی کمیسیونی جهت رسیدگی به مطالبات مقاطعه‌کاران داشتیم تا دوونیم بعد از ظهر در عمارت وزارت راه واقع در شمس المماره مشغول انجام وظیفه بودم و از بلوا و اغتشاش بیرون بیخبر بودم هنگام رفتن بخانه وضع خیابانها را بطور دیگر دیدم با آنکه بعد از ظهر بود و خیابانها خلوت شده بود و اثری از شلوغی و بلوا دیده نمیشد ولی منظره شهر نشان میداد که اتفاقی روی داده است زیرا منازعه‌ها بسته بودند و آثار زرد خورد و شکستن شیشه و درها بچشم میخورد همان شب مهمانی داشتم منزلم در خیابان پهلوی بالای شاه رضا بود هنگامیکه خانه آدمم از بلوای شهر از من پرسیدند اظهار بی‌اطلاعی کردم منزل قوام السلطنه در غرب خانه من بفاصله ۱۰۰ متر بود بعد از ظهر مردم آشوب طلب بخانه‌اش هجوم بردند و خانه نخست وزیر را غارت کردند شب از مهمانهای من عده زیادی نیامدند از آنجا فهمیدم که شهر شلوغ است چون در آن زمان شمال خیابان پهلوی در خارج شهر

بود از مهمانهای من دکتر ابوالقاسم نفیسی و محمد رضا قوام و مهندس عباس زاهدی و مهدی لاله و امیر ناصر دیبا آمدند عده زیادی نتوانستند بیایند مهمانی خوبی برگزار نشد و اکثریت غایب بودند فردای آن روز پیاده بسمت اداره واقع در خیابان سعدی رقم هر چه در شهر جلوتر آمدم آثار اغتشاش روز قبل بیشتر بچشم می خورد در اسلامبول و لالهزار همه مغازه ها را شکسته بودند و عده ای از دکاکین غارت شده بود وقتی با اداره رسیدم آقای مهندس ناطق رئیس اداره ساختمان راه آهن مرا خواست و گفت امروز مواظب باشید و از دفتر کار هم کسی بیرون نرود چون ممکن است شهر شلوغ شود در اداره را نیمه باز گذاشتیم دو نفر از خدمت گذاران را هم دم در گذاشتم و دستوراتی برای حفظ امنیت دادم و از دو خدمتگذار خواستم که کاملا مراقبت نمایند اگر شهر شلوغ شد و بلوا به خیابان سعدی کشید در آهنی حیاط را ببندند و به کسی اجازه خروج یا دخول ندهند و خودم برای دیدن دوست و رفیق سیاسی خود و جوای چگونگی در خیابان لالهزار دفتر روزنامه آزاد نزد عبدالقدیر آزاد رقم در دفتر نبود گفتند در روزنامه نبرد است. روزنامه نبرد بدیریت خسرو اقبال و همکاری جهانگیر تفضلی از روزنامه های وزین و سنگین بود در مبارزات سرسخت و با پر نسیب بودند سپس روزنامه نبرد تبدیل به روزنامه ایران ما شد که یکمک این دو نفر و آقای اسمعیل پوروالی اداره میشد که از روزنامه های خوب مملکت ما بود روزنامه نبرد در لالهزار نزدیک روزنامه آزاد روبروی مغازه پیرایش بود آن جا رقم در یک تالار بزرگ همه سیاسیون آن زمان آنجا جمع بودند عبدالقدیر آزاد پشت میز ریاست بود با سخنان تند و تهدید آمیز همه را تشویق با انقلاب میکرد یک نفر بنام آقای علی غفاری را قبلا فرستاده بود در دکان ها طناب بخرد که اگر بقوام السلطنه دسترسی پیدا کردند معطلش نکنند و او را دار بکشند چون عبدالقدیر عقیده داشت اگر تأخیر کنند انگلیس ها نخواهند گذاشت که قوام السلطنه بدار کشیده شود هر کس از این قبیل حرفها میزد آقای غفاری دست خالی برگشت گفت دکاکین بسته است طناب پیدا نکرده ام در این هنگام پلیس وارد ساختمان شد دستور تسلیم ما را داد و ما دستگیر شدیم گفتند بیائید توی خیابان که اتومبیل پلیس ما را بشهر بانی ببرد ما اطاعت کردیم از سالن خارج شدیم عبدالقدیر همانطور که پشت میز نشسته بود زیر میز رفت پلیس متوجه نشد آقای دکتر حسن امامی «امام جمعه تهران» توی بخاری رفت کسی هم ایشان را ندید بعد فرار کرد در پیاده رو لالهزار رو بروی پیرایش مردم برای تماشای ما ازدحام کرده بودند پلیس اطراف ما حلقه زده بود یک اتومبیل سواری بود که چهار نفر از ما را بشهر بانی بردند دوباره دنبال بقیه فرستادند خسرو اقبال و جهانگیر تفضلی و جلال شادمان

را اول بردند توی جمعیت هنگامی که پلیس اطراف مرا داشت دیدم کسی از زیر پالتو مرا میکشد متوجه شدم عبدالقدیر آزاد است بمن اشاره کرد دربرو دوسه دفعه اینکار را کرد بعد رفت سمت مغازه پیرایش روبروی ما توی جمعیت ایستاده بود و اشاره میکرد فرار کن بالاخره سوار اتومبیل شدیم و به شهر بانی آمدم در پله‌های شهر بانی کیسه‌های شن بسود و سنگر بندی کرده بودند پشت کیسه‌های شن پاسبان‌ها با مسلسل خوابیده بودند یکی از پاسبانها وقتی چشمش بمن افتاد گفت شهر امن شد اصل کاری را آوردند. در طبقه سوم شهر بانی در اطاق‌های اداره اطلاعات هر دوسه نفر ما را توی يك اطاق گذاشتند. قرار شد باطاق‌های همدیگر نرویم و تبانی نکنیم ولی ما از راه بالکن سمت حیاط باطاق‌های همدیگر میرفتیم و باهم قول و قرار میگذاشتیم پاسبان‌ها هم وقتی توی اطاق می‌آمدند نمیتوانستند تشخیص بدهند کدام يك از ما مال کدام اطاق است کم کم از اطراف دستگیر شدگان را آوردند عده‌ای محصل که روز پیش شعار داده بودند آمدند یکسمت راه‌رو را به آن‌ها تخصیص دادند یکی از محصلین آقای تاج بخش عضو فعلی سازمان برنامه و دیگری مهندس آقامیر که ایشان هم در قسمت برق سازمان هستند یکی هم آقای مهندس صدوقی گویا در پتروشیمی و گاز عنوان مهم دارند و مهندس زرمهر و عده‌ای دیگر که جزو مخالفین قوام السلطنه بودند دستگیر شدند از جمله آقای عماد کیا که چون دوست مرحوم سهیلی بود دستگیر شد مرحوم حسن مسعودی برادر آقای عباس مسعودی و جواد مسعودی جزو دستگیر شدگان بودند. علت این که عباس مسعودی دستگیر نشد آن بود که ایشان از مصونیت پارلمان استفاده میکردند روزنامه اطلاعات هم توقیف شد و همچنین سایر جراید از طرف دولت فقط يك بولتن بنام اخبار روز منتشر شد که آقای حسین شجره در آن روزنامه مقاله نوشت و مورد اعتراض ما واقع شد از جمله دستگیر شدگان علی اصغر امیرانی مدیر خواندنیها بود آقای سلحشور مدیر کل سابق ثبت که برای دیدن آقای جهانگیر تفضلی و خسرو اقبال بروزنامه نبرد آمده بود جزو دستگیر شدگان بود موقع ورود برای ثبت نام ما هویت ما را سؤال میکردند. آقای سلحشور اسم کوچکش را که غلامرضا است گفت ولی در گفتن اسم خانوادگی تردید داشت چند دفعه پرسیدند و چیزی نگفت بعد گفت اسم فامیلم سلحشور است ولی خودم اهل سلحشوری و دعوا و نزاع نیستم بیهوده نهند نام زنگی کافور خیال میکرد برای خاطر این اسم اسباب زحمتش بشوند اتفاقاً جق با آقای سلحشور بود چون برای خاطر اسمش اسباب زحمت بودند و میگفتند از اسمش پیدا است که شر بیاکن است.

دردندان برای ما از رستوران حقیقت ناهار و شام چلو کباب می‌آوردند که ما زاد را

به مراقبین میدادیم چون بیشتر از خانه غذای زیاد و مفصل میآوردند شبها ما دور هم جمع بودیم مرحوم دهقان مدیر تهران مصور بساط سرگرمی را درست میکرد از جمله شخصی را که چند شماره مجله منتشر کرده بود و خیلی سرگرم کننده بود وارد میدان میکرد و پوستین وارونه تن او میکرد و میپرسید جای دوست کجا است و جای دشمن کجا است آن آقا اشاره بسروپائین بدن خود میکرد یکی از بازداشت شدگان آقای اسداله طوفانیان بود که محضر ازدواج و طلاق دارد و آدم عجیبی بود آن زمان برای دوازدهمین مرتبه تجدید فراش کرده بود .

آقای عباس مسعودی برای خانواده او برنج و آرد و کمکهای دیگر کرد اصولاً مسعودی ها به زندانیان که احتیاج داشتند خیلی کمک کردند و آقای مسعودی با وجود منع ملاقات آزادانه به شهربانی نزد ما میآمدند و از زندگی همه ما جو میآوردند . شبها آقایان شادمان و تفضلی و کیا و خسرو اقبال و دهقان برای سرگرمی پوکر بازی میکردند آخر سروقتیکه برد و باخت ازده نیست تو همان بالاتر میشد پولها را بهم میگرد پس میدادند . مدیر روزنامه طوفان شرق در يك شماره مجله خود اسم سیمد نفیر را نوشته بود که در آینده راجع باین آقایان مقالات و اطلاعات خواهد داد نام مرحوم غلامحسین معزی رئیس اداره سیاسی که ما زیر نظر او و در مجاورت اتاق او بازداشت بودیم هم جزو این عده بود وقتیکه معزی از طوفانیان پرسید راجع بمن میخواستی چه چیز بنویسی ایشان جواب دادند شنیده بودم آدم مسلمان و باخدا و پاکدامن هستی میخواستم این صفات حمیده شما را برشته تحریر بیاورم .

شب همان روز که ما را دستگیر کردند قوام السلطنه اعلامیه در رادیو منتشر کرد که من مقصرین و عاملین اصلی فتنه و اغتشاش را گرفته ام و اگر خونی از آن ها ریخته شود کسی نباید تأسف بخورد ما باین اعلامیه خیلی خندیدیم و وحشتی نکردیم . جهانگیر تفضلی هم مرتباً سرود بتول خانم را میخواند .

از هر کدام از ما یکی دو دفعه بازجوئی کردند وقتیکه نوبت بازجوئی بمن رسید اظهار کردم روز سه شنبه در وزارت راه کمیسیون داشتم و تا ۲۵ بعد از ظهر مشغول انجام وظیفه بودم و صورت مجلس هم در هر جلسه در وزارت راه موجود است قرار شد بروند ببینند دیگر اینکه گفتم شب چهارشنبه در منزل مهمانی داشتم که عده ای آمدند وعده ای دیگر بواسطه شلوغی نیامدند اسامی مهمانهای آمده را دادم قرار شد از آنها تحقیق کنند یکی از مهمانها آشنائی خود را با من تکذیب کرد که بعداً مورد شماتت آقای مهندس فریور واقع

شد چیزیکه کار دستم داد صورتی از اسامی استادان دانشگاه از قبیل مازور مسودخان و دکتر صدیق اعلم و دکتر سیاسی و بدیع الزمان فروزان فر و دکتر صورتگر در توی تقویم بغلی من بود .

من این صورت و آدرس های آنها را برای آن داشتم که هنگامی راجع با عزام محصل و محصلین اعزامی و عملیات خلاف اداره سر پرستی و تبعیض های ناروای مرحوم مرآت و حق کشی های او مقاله مینوشتم برای این آقایان مجانی از مقالات خود بفرستم آقای رفعت باز پرس باین اظهارات صادقانه من توجه نداشت و سرانجام بواسطه همین لیست اسم مرا جزو ۱۴ نفر مسببین اصلی صورت داد که قرار بود ۱۴ نفر را محاکمه و اعدام کنند از آن تاریخ من حتی چیزهای معمولی را در دفتر یادداشت نمی نویسم و قریب دوهزار شماره تلفن را حفظ دارم حتی شماره های متروک مربوط به ده سال پیش را در خاطر میسپارم چون میترسم يك وقتی اسباب دردسر بشود .

راجع به عبدالقدیر آزاد که از جنگ مأمورین گریخته بود سئوالات زیادی از همه بخصوص از من کردند و در بدر عقب او میگفتند اتفاقاً آزاد روزی بمرحوم مغزی تلفن می کند که چرا دوستان مرا گرفته ای از جمله راجع به توقیف من اعتراض میکند مغزی می گوید من اسامی را نمیدانم ولی عده ای هم بیگناه اند شما جای خودتان را بمن بگوئید گویا دوست شما بیگناه است حالا او را آزاد میکنیم و خدمت شما میفرستیم. آزاد میگوید من در لاله زار منازه تخت خواب سازی امیر شرفی بدهستم او رندتر از آن بود که خود را گیر شهربانی بیاندازد خواهرزاده خود را در منازه برای تماشا میفرستد پس از يك ربع ساعت پلیس میریزد توی منازه هر چه میگردند اثری از آزاد پیدا نمیکند .

قوام السلطنه خیلی اصرار داشت آزاد را که مبارز سرسختی بود دستگیر کند تمام هم شهربانی متوجه دستگیری او بود روزی رد پای او را منزل امیر شرفی بدر در نظام آباد میگیرند و بخانه ایشان پلیس هجوم میبرد اتفاقاً آزاد در آنجا بود بمحض مشاهده پلیس به بام خانه میرود و کفش هایش جا میماند پلیس کفش را می بیند همه جا میگردد جز بام خانه که آزاد در کنار آفتاب باسودگی لم داده بود .

روزی هم رد پای عبدالقدیر را در منزل آقای محمود مصاحب میگیرند اتفاقاً آنجا بود آقای آزاد و قتیکه جایی میرفت لباسهای منحصر بفرد خود از قبیل جوراب و پیراهن و لباسهای زیر را در آنجا میبست و آفتاب میداد و خشک میکرد و از موقع استفاده میکرد و قتیکه مأمورین سر میرسند تنبان آزاد گل میخ آویزان بود و هنوز خشک نشده بود آزاد

تنبان را بجا میگذارد و از دیوار میپرد و درمیروند مأمورین آقای مصاحب را بامدرک جرم یعنی زیرشلواری خیس عبدالقدیر آزاد بههربانی نزد ما آوردند و یکی دو روز بازداشت کردند .

دنبال آزاد زیاد گشتند ولی او همچنان خود را از نظر مأمورین مخفی نگاه میداشت و تا دو سه ماه پس از آزادی ما هم سراغ او را در همه جا میگرفتند موقعیکه من آزاد شدم مرحوم دکتر پزشک زاد متخصص ترك تریاک شبی مرا بمنزل خود واقع در کوچه های سه راه امین حضور بشام دعوت کرد هنگامیکه وارد کوچه شدم شخصی را دیدم شبیه بهراندگان یا کلاه چرمی که تمام گوش و صورت او را گرفته و عینک هم بچشم داشت وقتی مرا دید کلاه را بالا زد دیدم آزاد است با هم منزل دکتر رفتیم و شام بودیم و صحبت های زیاد کردیم معلوم شد آزاد در راه دماوند شاگرد پارکابی يك کامیون است که باراننده کامیون نسبت دارد و با این تغییر لباس اصلا شناخته نمیشد .

\*\*\*

ما در بازداشتگاه وضع خوبی داشتیم روزهای اول با آن که توپ و تشر زیاد بود ما از میدان در نرفتیم عصرها من و جهانگیر تفضلی و جلال شادمان در راهرو اداره سیاسی واقع در طبقه سوم شهربانی یکساعت قدم میزدیم . ولی شب بعضی از رفقای ورزشکار ما عرق زیاد میخوردند که با این ورزش منافات داشت .

آقای دکتر ضیاءالدین شادمان برای برادرش قابلمه غذا می آورد که همیشه يك مرغ بریان و سایر مخلفات بود شب نامه ها را بایشان میدادیم و ایشان پلی کپی و منتشر میکردند بر علیه قوام السلطنه بود و خودمان از این اعلامیه ها روی میز رؤسای شهربانی پخش می کردیم .

عده ای از محصلین بودند که در راه روست جنوبی بودند ولی ما به اطاق آنها میرفتیم و آقای امیرانی مدیر مجله خواندنیها خیلی آنها را دلداری میداد و سرشان را گرم میکرد . وجود احمد دهقان برای ما خیلی خوب بود زیرا واقماً آدم جالبی بود و خیلی خوش بود خورد و خوش مشرب بود خسرو اقبال و جهانگیر تفضلی بسیار مهربان و خوشرو بودند از هیچ چیز واهمه نداشتند بخصوص تفضلی که خیلی درویش صفت بود جز خنده و مهربانی کار دیگر نداشتند شبها با بودن این آقایان خیلی خوش میگذشت هم جلسات پوکر تفریح داشت و هم جلسات تیکه دهقان ترتیب میداد که همه ما از خنده روده بر میشدیم سفره را در حدود ساعت ۹ میچیدیم که با بودن اقبال و تفضلی و شادمان و دهقان خیلی متنوع بود کسانی هم بودند که از منزل برای آنها غذائی آوردند . ولی همه سربك سفره می نشستیم و ما زادم بود . آقای احمد طباطبائی قمی هم یکی از بازداشت شدگان بود که بسیار فهمیده و

اجتماعی بود آقای دکتر اقبال بخاطر برادر و تفضلی و خود بنده و سایرین با وجودیکه دوستی با مرحوم قوام السلطنه داشت از ما دیدن می کرد عده کسانی که با کسب اجازه شهریانی بدیدن ما می آمدند زیاد بودند از جمله مرحوم معدل شیرازی که طرفدار قوام السلطنه بود. ما همه احترام حسن مسعودی را نگاه میداشتیم چون آدم موقری بود من شخصاً سعی میکردم از طرف پاسبانان با او امانتی نشود یکدفعه هم سر این موضوع بایک پاسبان شاخ بشاخ شدم شبها برای این سرگرمی ها که داشتیم تا ساعت ۱۲ بلکه دیرتر می نشستیم آقای طوفانیان نقل میگفت چون سابقاً جزو ناطقین پرورش افکار بود کم کم اوضاع زندان داشت سست میشد و ما به بهانه حمام با مراقب بیرون میرفتیم از جمله آقای تفضلی همه روزه بیرون میرفت و بکارهای خود میرسید و اشخاص را ملاقات میکرد بعد بر میگشت من دو سه دفعه با رفقا از جمله آقای احمد طباطبائی قمی حمام رفتیم یکدفعه که از حمام کوچه مهرازان بیرون آمدم مراقب را پیدا نکردم نمیدانم کجا رفته بود رفته خیابان اسلامبول کافه مینو که آن زمان پاتوق رفقای سیاسی بود تا مرا دیدند خوشحال شدند خیال کردند آزاد شده ام وقتی جریان را گفتم خیلی خندیدند از آن جا خانه رفته و قبل از ساعت ۸ موقع حاضر غایب و سرشماری خود را به شهریانی رسانیدم آقای غفاری که در روزنامه نبرد با ما دستگیر شده بود بواسطه گرفتاری که داشت دوسه دفعه صبح قاطی مراجعین از شهریانی خارج شد و شبانگاه پس از دیدن بازدید و دیدن رفقا و انجام امور شخصی بر میگشت.

علی الظاهر ملاقات ما ممنوع بود بخصوص در دو هفته اول روزی که همسر فرزند ده ماهه ام شاهرخ را به شهریانی آورد و از پله های اداره سیاسی بالا می آمد من رفته سر پله بچه را بغل کرده و آوردم بالا سر پاسبان خلیج به من با خشونت اخطار کرد مگر نمیدانی ملاقات ممنوع است و خواست کودک را از دستم بگیرد صدای کشیده آیدار و محکمی که باو نواختم در راه رو پیچید رفقا از جمله آقای امیرانی و خسرو اقبال بیرون آمدند و مرحوم معزی نیز از اطراف بیرون جست گفت حالایک پرونده جنائی هم پیدا کردی گفتم مثل پرونده سیاسی تو که سددینار نمی آرزد.

مرحوم دهقان ادای قوام السلطنه را در می آورد چند دفعه تأثیر ترتیب داد و اسدالله طوفانیان را بشکل قوام السلطنه در می آورد و آفتاب هم دست میگرفت ، و با لهجه مرحوم قوام السلطنه میگفت : « ای که دستت میرسد کاری بکن » .

مرحوم قوام السلطنه کاری نداشت کی در بلوای ۱۷ آذر مقرر است کی نیست فقط مخالفین خود را توقیف کرده بود چون با مسعودیها هم مخالف بود اقدام بتوقیف دو برادر از مسعودیها نمود.



مرحوم معدل سعی میکرد که بین توقیف شدگان و قوام السلطنه آشتی برقرار کند بدین مناسبت آزادانه هر روز بدیدن می آمد ولی من و خسرو اقبال و تفضلی خیلی لجاجت داشتیم و همه را علیه ایشان تشویق میکردیم اما بعضیها از جمله مرحوم دهقان و عبدالقدیر آزاد بعدها با قوام السلطنه صلح کردند و به مجلس شتافتند .

آقای امیرانی پس از خروج از بازداشتگاه مقالات مفصلی در خواندنیهاراجع بقیام ۱۷ آذر نگاشته و جریان داد و بیداد مرا با پاسبانها ذکر کرده است .

در بازداشتگاه به ما خوش گذشت و تفریح زیاد کردیم بودن دهقان برای ما نعمتی بود و باعث سرگرمی بسیار، آقایان خسرو اقبال و جهانگیر تفضلی و شادمان و مسعودیها صاحبین ورقای بی نظیر بودند.

خسرو اقبال دائماً از محصلین که در سمت دیگر بودند سرکشی میکرد و بوالدین آنها که بدیدن فرزندان خود بشهر بانی میآمدند دلدار می داد .

مدت بازداشت هر يك از ما فرق داشت بعضیها یکی دو هفته بیشتر نماندند من ۴۵ روز بودم آقای خسرو اقبال و تفضلی در حدود دو ماه بازداشت بودند همه باهم صمیمی و رفقای خون گرم بودیم خلاصه حکم استخلاص من بعد از یکماه و نیم صادر شد تخت خواب سفری را توی درشکه گذاشتم با خدا حافظی از مستحفظین و روبوسی با همه رهسپار خانه شدم در اداره ساختمان راه آهن هم پیش آمد سوئی برایم روی نداد و آقای مهندس ناطق رئیس اداره کل ساختمان دستور داد حقوق دوره بازداشت را پرداخت نمودند و مرحوم وزیر وزیر راه هم بعداً مرا بکار مهمتر دعوت نمود.

غیر از حسن مسعودی و احمد دهقان سایر بازداشت شدگان واقعه ۱۷ آذر در قید حیات اند ما در شهر بانی تجربه زیاد آموختیم و دوستان خوب پیدا کردیم و رویهمرفته کسی بما آزار نرسانید و حرف ناحبایی نزد . سلامتی دوستان حاضر را از خداوند میخواهم برای رفته گان و در گذشتگان از جمله غلامحسین میرزا طلب مغفرت دارم و برای مرحوم قوام السلطنه که اینهمه باعث درد سر شدم و همیشه بوسیله نشر مقالات سر بسرش می گذاشتم از خداوند طلب رحمت مینمایم چون بعداً متوجه شدیم مردی وطن پرست و قوی الاراده و شاهدوست بوده است.